



حجّت‌الله اصیل

ایران از نگاه فریزر و فریزر از نگاه ایرانی*

۱- سفر فریزر به ایران

جیمز بیلی فریزر به‌سال ۱۷۸۳ میلادی در اسکاتلند به دنیا آمد. در جوانی به هندوستان سفر کرد و در ۱۸۲۱ به ایران آمد و در لباس ایرانی به خراسان رفت تا از آنجا به بخارا برود اما چون راه را پرخطر یافت از ادامه سفر چشم پوشید و از راه مازندران و آذربایجان و کردستان از ایران بیرون رفت. وی مشاهدات سفر خود را در کتابی به نام «تفصیل سفری به خراسان طی سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲» نوشت و منتشر ساخت. پس از آن کتابی دیگر درباره سرگذشت و ماجراهای سفر خویش در سرزمین‌های کرانه دریای خزر و نیز داستانی درباره زندگی نادر شاه افشار و «چند کتاب دیگر، از جمله کتابی درباره تاریخ ایران از قدیم‌ترین زمانها» تا هنگام دومین سفر خویش به ایران (۱۸۳۴-۱۸۳۳) پرداخت* وی به‌سال ۱۷۴۸ هـ ق (۱۸۳۳ میلادی) بار دیگر به ایران آمد و از راه کردستان و آذربایجان به تبریز و سپس به تهران رفت و از آنجا آهنگ خراسان و ترکمن صحرا کرد. حاصل این سفر کتاب موسوم به «سفر زمستانی» است که موضوع این گفتار است.

۲- نگرش کلی بر اوضاع ایران

فریزر نگرشی دارد بر اوضاع ایران در سالهای آخر زندگی فتحعلی‌شاه، سالهایی که عباس میرزا نایب‌السلطنه با لشکر کشی خراسان را امنیت بخشید و ترکمن‌های سرخس را سرکوب کرد و زمانی که او جهان را بدروید می‌کرد، مسأله افغانستان بویژه

* براساس سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری. انتشارات توس (تهران، ۱۳۶۴).

* ابوالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، جلد دوم، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴ صص ۱۰۴-۱۰۳.

بازستاندن هرات همچنان در برنامه کار دولت ایران قرار داشت و اگرچه تلاش های نخستین با مرگ عباس میرزا نافرجام مانده بود، اما دولت از آن چشم نمی‌پوشید و بویژه قائم مقام در این باره پافشاری می‌کرد. انگلیسیان که نگران پیشرفت ایران به سوی افغانستان و تسلط او بر هرات بودند، برای جلوگیری از این کار به تکیا پو افتادند و برای پیشبرد سیاست شرقی خود مأموران کارکشته‌ای را به ایران و افغانستان گسیل داشتند که فریزر یکی از آنان بود. کتاب او آیین‌های تمام نما از حوادث آن روزگار است. وضع آشفته سیاسی و نظامی و اقتصادی خراسان را به خوبی نشان می‌دهد و درباره زندگی مردم و آیین بد فرمانروایی، تزیینی شگرفی دارد. درباره نزدیک بودن مرگ شاه و نگرانی مردم می‌نویسد: «هرکسی آماده شنیدن خبر مرگ شاه است که می‌دانیم مدت‌ها است که بنیاد تندرستیش متزلزل است و تقریباً هر روز حدوث یک هرج و مرج عمومی انتظار می‌رود.» (ص ۹۵) همه نگران اوضاعند و دکانهای تفنگ سازی شلوغ است، زیرا همه مشغول فراهم کردن سلاحند. (ص ۲۵۹).

۳- آیین بد فرمانروایی

فریزر به تباهی روز افزون کشور اشاره می‌کند و آن را معلول «نظام فاسدی... که سلطان در استمرار آن می‌کوشد.» (ص ۸۵). می‌داند و می‌نویسد که شاه ایران «پسرها و دامادها و نوه‌های خود را به حکومت ایالات و ولایات...» می‌گمارد. (همانجا). این حاکمان هریک دستگاه و درباری عریض و طویل پدید می‌آورند و در گسترش آن با هم رقابت می‌کنند. هر شاهزاده‌ای برای خودنمایی و جلوه فروشی «وزیرها، میرزاها، مستوفی‌ها، غلامهای محرم، سربازها...» دارد و با سرمشق گرفتن از پدر و یا پدر بزرگ خود، حرمسرای نیز تشکیل می‌دهد. (همانجا). «برآورد هزینه چنین حرمسرای به زحمت ممکن است و از آن ناممکن‌تر حساب کردن میزان شرارتها و تبه‌کاریهایی است که آنها تولید و تکثیر می‌کنند» و نه تنها درآمد ملی و ثروت کشور برای نگهداری و اداره چنین تشکیلاتی به هدر می‌رود که روستائیان را «به منظور اخاذی برای حکامشان شکنجه می‌دهند و نیز به قصد برآوردن آرزوهای بی‌حد و حصر نوکران بی‌بند و بار آنان.» (ص ۸۶) فریزر این روش فرمانروایی را که شکل تبه‌های از استبداد با ضعف مرکزیت است، موجب تباهی و فساد اخلاقی همه گیر در جامعه می‌داند. زیرا درجایی که منافع کشور و زندگی مردم ابزار هرزگی حاکمان قرار گیرد، اخلاق مردمان که تابع نظام زور و تعدی شده‌اند نیز به تباهی می‌گراید. چنین نظامی «تمایل به دروغ و فریب و نیرنگ را پرورش می‌دهد» و اینها همه صورت نمی‌گیرد «مگر برای این که شرارت و نفس پرستی طایفه بیکاران و تن‌پروران خاندان سلطنتی را ارضا کند.» (همانجا) این حکم فریزر تا آنجا که میان سوء استفاده از قدرت و انحطاط اخلاقی جامعه رابطه علت و معلولی برقرار می‌کند، درست است. اما آنجا که گفته‌های خود را فراموش و از ایرانی به بدی یاد می‌کند بی آنکه به یاد آورد که خلیقات مردم تابع نظام سیاسی غلط و حکام فاسد است، راه خطا می‌پوید. فریزر از چپاولگری سپاهیان

یاد می‌کند و شرح می‌دهد که سپاه ایران از هر جایی که می‌گذشت، ویرانی بر جای می‌نهاد و روستاهای سرسبز و کشتزارهای «باشکوه» را تباہ می‌ساخت. سپاهیان در غارت و تجاوز حدی نمی‌شناختند. آنان رمه‌های گاو و گوسفند را به‌جلو انداخته به‌اردوگاه می‌بردند. گندم را با شمشیر درو می‌کردند و کلبه‌ها را ویران می‌ساختند تا بتوانند تیر و تخته‌ها و درو پنجره‌هایشان را بسوزانند «شبی سراسر دشت جنوب اردوگاه به‌صورت شعله‌آتش درآمد. کاشف بعمل آمد که یک ورقه‌عالی گندم و جو را یکی از سربازان از روی بیماری و بی‌بندوباری آتش زده است.» (ص ۳۶۷)

گزارش فریزر به‌غارت و ویرانی روستاها محدود نمی‌شود. او فقر و تهی‌دستی و کساد را در شهرها از جمله مشهد به‌عیان می‌بیند و از ویرانی اماکن و تعطیل بودن دکانها سخن می‌گوید. کوجه و بازار مشهد آکنده از گدا بود. «صدها و هزاران تن از این «اشیاء» کثیف بدبخت تمام درهای ورود به حرم را در میان گرفته بودند. راه عملاً مفروش بود از مخلوقاتی که غالب آنها بیش از سه‌الی چهار سال نداشتند.» این سیه‌روزان بر سر راه زوار گدایی می‌کردند و چون کرم برخاک می‌غلطیدند. آنها بیشتر به «اسکلت‌های جاندار می‌مانند» یا بیشتر شبیه به‌بچه‌های «جانوران از گرسنگی مرده» (ص ۳۵۵-۳۵۶). بودند. اگر روستاها ویران و شهرها کساد و بی‌روتق بودند، درعوض دولتمردان با غارت مردم، روز به‌روز بر ثروت خویش و جلاجل و جبروت بارگاهشان می‌افزودند و در محیط منحط اشرافیت، غرقه در تجمل و عیاشی عمر می‌گذراندند. فریزر داغ این انحطاط را بر چهره تهران، آشکار می‌بیند. می‌نویسد: «در واقع تهران مانند سلسله سلطنتی و حکومت ایران دارای نشانه‌هایی است از درخشندگی و زوال و خیر از جدایی کامل ملت از دولت می‌دهد.» (ص ۲۱۸) تابش و درخشندگی و جنبش جوانی در آن شهر نیست و همانند پادشاهش دبارد پیر می‌شود. ویرانه‌ها باز سازی نشده و هیجان برای کارهای مهم دیده نمی‌شود.

گزارش فریزر را درباره طاعون نیز بشنویم «جمعیت بار فروش (بابل امروزی) بر اثر این بیماری به یک‌دهم کاهش یافته بود و از جمعیت شصت هزار نفری رشت اینک تنها پانزده هزار نفر باقی مانده بود. طاعون در هر «خانه‌ای در گیلان راه می‌جست به‌ندرت موجود زنده‌ای در آنجا باقی می‌گذاشت.» (ص ۵۷۵) و از جمعیت پنج تا هشت هزار نفری شه‌میرزاد تنها پانصد تن باقی گذاشته بود.» (ص ۲۳۳)

۴- دشنام‌گو

نگرش فریزر را درباره اوضاع ایران آن روزگار به‌اختصار آوردیم. اما نکته اصلی که در این گفتار قصد مطرح ساختنش هست، تاختن گستاخانه او به ایرانی است. او همواره در پی بهانه و فرصتی است تا ایرانی را دشنام گوید و... کمتر روستایی و شهری و مهمانخانه‌دار و سپاهی، از زخم زبان و ناسزاگویی او در امان می‌ماند و شگفتی آور است که چون بدترین خصلت‌ها را به کسی نسبت می‌دهد، بی‌درنگ آنرا به‌همه مردم ایران تعمیم می‌دهد. ریشه دشمنی و کینه توزی فریزر با مردم ایران در کجاست؟

می‌کشیم به این پرسش پاسخ دهیم. برای این منظور، نخست بد زبانی و دشنام‌گویی او را به مردم ایران می‌آوریم. سپس آبخور این شیوهٔ برخورد او را بررسی می‌کنیم.

فریزر در دشنام‌گویی فقیر و غنی و روستایی و شهری نمی‌شناسد. او که با پیشداوری منفی به‌خاک ایران پای‌نهاد، در همان نخستین روستای مرزی برای ایرادگیری و ناسزاگویی در جست و جوی بهانه است. در روستایی که مردمش همه فقیر و زنده پوشند، به‌نظر او «جوانهای ده رذل و هرزه بودند». آنان همگی از پشت گوشه‌ایشان زلف‌های دراز گذاشته بودند. و این کاری بود که میان زن‌بارگان متداول بود. (ص ۱۵) بدینسان گویی فریزر در توقیفی چند ساعته در آن روستای مرزی نه‌تنها به‌همهٔ آداب و عادات روستائیان پی‌می‌برد که عادات زشت و کجروی اخلاقی جوانان آنجا را نیز درمی‌یابد. او در هر منزلی با هر که روبرو می‌شود، از پشت عینک سیاه می‌بیند و آماده است که دربارهٔ همه‌کس به‌داوری بنشیند. داوری که «فصاح قبل‌از جنایت» می‌کند. گویی به‌دنبال جانی بالفطره می‌گردد که به‌خطوط چهره مردمان چشم می‌دوزد تا سر ضمیرشان را دریابد و خبث طینتشان را نشان دهد. در آغاز ورودش به ایران دربارهٔ مردمی که با آنان روبرو می‌شود می‌نویسد: «جدائی این مردم از بقیه اهل دنیا مهر نیکوکاری در زندگانی یا وظیفهٔ مهمان‌نوازی را در دل و جانشان جای نداده است.» (ص ۱۸) و باز می‌نویسد: «میزبان ما که بی‌رحمی در وجناتش هویدا بود، بیش از چهار برابر قیمت چیزهایی که برای میهمانان... فراهم کرده بود با ما حساب کرد.» (همانجا). در شهر خوی که با زدوبند چارواداران روبرو می‌شود، آنچه را که به‌مذاقت خوش نیامده به‌همهٔ مردم ایران نسبت می‌دهد و آنان را متهم می‌کند به این که «امید بستن به عهد و پیمان» شان جز ناامیدی ثمری ندارد. (ص ۳۷). در زنجان، یک پیشخدمت دولت (پیشخدمت عباس میرزا نایب‌السلطنه) که از تبریز همسفر فریزر بوده در فراهم آوردن «سورسات» در حد انتظار او اقدام نمی‌کند. از این رو «مانند همگان خود مردم مقلوب» (ص ۷۳). از کار درمی‌آید. در قزوین چون نایب‌الحکومه برغم قولی که داده بود موفق نمی‌شود که اسب رایگان در اختیار او بگذارد، موجب رنجش خاطرش می‌شود. پس فریزر شکوه می‌کند که «همین مقیاس خوبی است که ارزش وعده و قول بیشتر ایرانیها را به‌تو نشان دهد.» (ص ۹۶)

فریزر در این کژاندیشی غریبان که انسان غیر غربی را وحشی و بی‌تمدن می‌خواند شریک است و غیر مستقیم ایرانی را بی‌تمدن و وحشی می‌خواند و آن‌هنگامی است که پس از راه سپردن در میان برف و بوران و یخبندان، سرانجام به تبریز می‌رسد و در کنسولگری بریتانیا آسایش و فراغتی می‌یابد. در این هنگام می‌نویسد: «اکنون دیگر رنج و درد و زحمت چه معنی داشت؟ چنین می‌نمود که تمام اینها در درود گفتن دوستان و احساس بازگشت به جامعهٔ متمدن (تأکید از نویسندهٔ مقاله است) گم شده است.» (ص ۹۹) دربارهٔ مردم پولاد محله که چیزی به‌رایگان به‌وی نمی‌دهند چنین حکم می‌کند: «طبیعتی پست و ناتراشیده دارند» (ص ۴۸۷) اینک برای پرهیز از به‌درازا کشیدن سخن، حکم کلی او را دربارهٔ مردم ایران می‌آوریم: «من هرگز در هیچ‌جای

دنیا مردمی را ندیده‌ام که این چنین منحصرأ و بی‌شمارانه با تمام قوا در فکر پیشرفت مصالح خویش باشند... گویی راستی و درستی پاك از این دیار رخت بر بسته است. من به هیچ کلمه‌ای که ادا شود، اعتماد ندارم، خواه خان بگوید خواه میرزا، خواه بازرگان خواه پیشه‌ور، مخدوم یا خادم.» (ص ۳۳۹)

۵- فرصت طلب

فریزر در داوری پیرو فلسفه خاصی است و معیارش سودی است که از قبل دیگران به وی می‌رسند. از این حیث، او مسیحی مؤمنی است. * در هر جا که از وی پذیرایی گرمی شود یا خواسته‌هایش به‌رایگان تأمین گردد، نظر خود را دربارهٔ میزبان تعدیل و او را از «رنائل» ایرانیان می‌کند. اما مراقب هم هست که خصال نیک کسی را به‌همهٔ ایرانیان تعمیم ندهد، بلکه می‌کوشد با نیش و کنایه از ارج آن بکاهد و قطره‌ای ناچیز در دریایی از نیرنگ و دروغ جلوه‌اش دهد. اینک دو نمونه از این دست:

هنگام سفر به خراسان، در میمه، میهمان علی‌اصغر خان کدخدای آنجا می‌شود. چند روزی به‌وی خوراکی‌های لذیذ روستایی می‌چشانند و وسائل تفریح و شکارش را فراهم می‌سازند. از این‌رو، میمه را چون بهشت برین می‌بیند و کدخدا و پسرش و رعایایش همگی «مردمانی دوست داشتنی و نکته‌سنج» جلوه می‌کنند که با دیگر هم‌میهمانشان از زمین تا آسمان تفاوت دارند. (ص ۲۴۶-۲۴۷). اما او میهمانی است نمکدان شکن! و آن مایه بر منشی دارد که با بهانه‌ای کوچک حرف خود را پس بگیرد. هنگامی که قصد رفتن از میمه را دارد، کدخدا برغم قولی که داده بود، نمی‌تواند تفنگچی برایش پیدا کند. پس فریزر فریاد برمی‌آورد که «مردمان اینجا عجب مردمانی هستند! با این که ساده دلند نمی‌توانند از گناهانی که همسایگانشان مرتکب می‌شوند، بیرهیزند. گهگاه به نقض احکام هشتم و نهم احکام عشره می‌پردازند.» * * * در مازندران، جریان رود یابوی فریزر را می‌رباید. مردی دلیر خود را به آب می‌زند و یابو را در دیگر سوی رود می‌یابد و با خود باز می‌آورد. این همه دلیری که موی بر تن فریزر راست کرده بود، در او به‌جای تحسین، حسد برمی‌انگیزد. پس می‌کوشد کار شگفت آن مرد را در قالب پیش ساختهٔ خود بریزد. فریزر به این مرد بی‌پاك پولی ناچیز می‌دهد و او آن را با خشنودی می‌گیرد و دم بر نمی‌آورد و «صاحب» اظهار شگفتی می‌کند که «برای یکبار حتی حرص و آز ایرانی ارضا شده بود.» (ص ۵۳۵).

۶- رطب خورده و منع رطب

اکنون بشنویم از رفتار خود فریزر با مردم. او که صلاهی شرافت و اخلاق

* * * «والحال تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است. پس هر درختی که ثمرهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش فکنده شود.» انجیل متی، باب ۳، آیه ۱۱.

* * * احکام عشره یا ده‌فرمان را خداوند در کوه سینا به‌موسی وحی کرد. فرمانهای هشتم و نهم آن چنین است: دزدی مکن. بر همسایه خود شهادت دروغ‌مده. نک. تورات، سفر خروج، باب بیستم.

درمی‌دهد و دولتمردان ایران را به‌خاطر زورگویی و دست‌اندازشان به‌جان و مال مردم نکوهش می‌کند، چون محک تجربه به‌کار می‌آید، خود سپه‌روی می‌شود و معلوم می‌گردد که او گفته‌هایش به‌مصدق شعر خواجه شیراز جلوه کردن در محراب و منبر است و گرنه چون به‌خلوت می‌رود، آن‌کار دیگر می‌کند. او مانند همهٔ مستعمره‌چیان، در سایه قدرت دولت خویش، در سرزمین میزبان از امکانات زندگی برخوردار است. اسب و تفنگچی در اختیار و فرمان شاه و دستخط بزرگان را در بغل دارد تا جان و مالش در امان باشد و کارگزاران محلی خواسته‌هایش را اجابت کنند. با این حال، نوکرانش با محرومیت و سختی دست به‌گریباندند. خان یا ارباب ایرانی، نوکرش را چوب می‌زد و به‌گناه سرپیچی یا تنبلی گوشمالیش می‌داد. اما در برابر او مسئولیتی پدرا نه هم احساس می‌کرد. تهی دستی و بی‌ساز و برگی او را ننگ خود می‌دانست و تأمین زندگی او و خانواده‌اش را برای خود وظیفه‌ای اخلاقی تلقی می‌کرد. اما فریزر چنین نیست. او «جنتلمنی» انگلیسی است که می‌تواند با خونسردی، شبی سرد را در اتاقی گرم و بستری نرم بیاساید و نوکرانش را که در سفر خدمتگزار و نگهبانش هستند در هوای سرد رها کند، درحالی‌که روانداشان تنها آسمان است و بس. البته عکس‌العمل وی تنها اظهار شگفتی است از این‌که آنان سرما را تحمل می‌کنند و دم بر نمی‌آورند. (ص ۲۳۹)

شرکت فریزر در غارت روستا نیز داستانی گفتنی است. او که مردی هوشمند و آگاه به‌روانشناسی است، نیک می‌داند که روابط ستمگرانه، در درازنای تاریخ بر روح فرودستان اثر کرده آنان را در برابر ارباب قدرت فروتن و دست بسته و جبون بار می‌آورد. روستایی در برابر سپاهی شاه و نوکر خان موجودی است بی‌ارزش که از تأمین مطامع آنان ناگزیر است و گرنه خود و خانواده و خواسته‌اش در معرض هدم و قتل و غارت قرار می‌گیرند و دادرسی نیز نمی‌شناسد تا به‌زندش شکوه برد. آقای فریزر که با این روحیهٔ روستایی‌آشناست، چون مردم روستایی در خراسان از دادن آن‌ذوقه به او امتناع می‌ورزند، بی‌درنگ کشف می‌کند که با زبانی که مردم نمی‌فهمند سخن گفته و «اندیشه‌های عالی» وی دربارهٔ دادگری و بخشندگی و جوانمردی برتر از نیروی ادراک آنان است (ص ۳۵۶) و پیرو ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا هم‌رنک جماعت شو» می‌شود. البته «جماعت» برای او سپاه غارتگر دولتی است که از هر جا که می‌گذرد، نه از تانک نشان می‌ماند و نه از تانک‌نشان. پس فریزر با شمشیر آخته با دو تن نوکر مسلح به‌دهکده می‌رود، دو تن روستایی را در برابر چشمان حیرت‌زدهٔ همالانشان بازداشت می‌کند. مردم را حیوان می‌خواند و تهدیدشان می‌کند. آن درمندگان سرانجام چاره را در تسلیم می‌بینند و آنچه را می‌خواهد برایش فراهم می‌سازند. (همانجا) این اشلتم و زورگویی، بی‌پیشینه نبود. فریزر اقرار می‌کند که هم‌میهنانش به‌مردم ایران زور گفته‌اند و «در نتیجهٔ اعمال زور و تعدی» آنان، دهقانان دچار وحشت شده از کرایه دادن اسبهای خود به‌آن زورگویان ابا داشتند. (ص ۴۷). نمونهٔ دیگر این زورگویی را از سفر خویش به‌تهران گزارش می‌دهد. هنگامی که از تبریز به‌سوی تهران می‌رفت، یکی از همراهانش برای پیشی گرفتن از کاروانی، با اسب به‌میان کاروان می‌تازد و دشنام‌گویان صف‌منظم آن‌را

برهم می‌زند و راه خود را با زور می‌گشاید و فریزر از این کار او و از «چپه» شدن بسیاری از خرها و بار و بنه‌شان به‌وجد می‌آید.

فریزر آنجا که دست اندازی سپاهیان دولتی را به‌کشتزارها شرح می‌دهد و از سوزاندن و ویران ساختن دهکده‌ها سخن می‌گوید، به‌شکرت خود در این دست‌اندازیها و چپاولها اعتراف می‌کند. می‌نویسد «در واقع من نیز خود را ناگزیر از اجرای همان اقدامات دیدم و به‌پیروی از شیوه معمول در اردو و به‌دیگر شیوه‌ها پرداختم تا بتوانم وسیله معاش کسان خود را فراهم آورم.» (ص ۳۶۶).

(ادامه دارد)

ویبکه والتر

ترجمه: کیکاوس جهانداری

هزارو يك شب و افسانه‌های ایرانی^۱

سواى «هزارو يك شب» به زحمت می‌توان اثر ادبی جهانی دیگری را سراغ کرد که در خاستگاه خود با حسن قبول کمتر و ارزش‌یابی منفی‌تری نسبت به سایر نقاط جهان روبرو شده باشد. از همان هنگام که این اثر توسط گالاند به‌فرانسه ترجمه شد (۱۷۱۷-۱۷۵۴) قلب اروپائیان را که از مدتی پیش برای چیزهای عجیب و غریب و رنگارنگ مربوط به‌مشرق زمین به‌وجد آمده بود تسخیر کرد و بر شعرا و نویسندگان در بسیاری از کشورها تأثیری برانگیزنده و بارور کننده داشت، چه در این اوقات مردم بیش از گذشته آماده بودند که در جهان اسلام دیگر تهدیدی براندازنده برای موجودیت غرب مسیحی نبینند. «هزارو يك شب» برای بسیاری در اروپا شاهی بود - و تا امروز روز تا اندازه‌ای هست - از ادبیات عرب شرق نزدیک و ضمناً نمونه‌ای و سرمشقی برای هنر

۱- ویبکه والتر (Wiebke walter) چهار کتاب زیر را در این مقاله نقد کرده است.

1- MAHDI, Muhsin [Hrsg.]: The Thousand and One Nights (Alf Layla wa-Layle). From the Earliest Known Sources. Arabic Text Edietd with Introduction and Notest Par I: Arabic Text, XII, 708 p.p. 1 Part II: Critical Apparatus, Description of Manuscripts VIII, 308 p.p., 111 Tafeln, Leiden: Brill 1984.

2- Grotzfeld, Heinz und Sophia: Die Erzählungen aus, Tausendun-deiner Nacht; Darmstadt: Wissenschaftlicheft 1984, VIII, 143 s.= Ertrage" der Forschug, 207.

3- Marzolph, Ulrich: Typologie des persischen Volks Marchens, Beirut: Orient- Institut der Deutschen Morgenlandischen gesellschaft. In Kommission bei F. Steiner, Wiesbaden 1984. X. 311 s. = Beirut Texte und Studien, Bd. 31. Kart.

4- Marzolph, U. [Hrsg.]: Persische Märchen. Miniaturen. Erzählt von Maschdi Galin Chanum. Niedergeschrieben von L. P. Elwell-Sutton. Köln: Diederichs 1985. 144 s., 10 Abb. = Diederichs Kabinett.